

## فروغ فرخزاد

# گلی که در بهار چیده شد!

روز چهارشنبه ۲۶ بهمن ماه ۱۳۴۵ بود، هوا سرد بود و گرفته، نزدیک ظهر بود. آمبولانس که ایستاد «احمدشاملو» و «مهدی اخوان ثالث» تابوت را بیرون کشیدند، طاقه‌ی شال ترمه‌ی روی تابوت بوی کافور می‌داد. «هوشنگ‌ابتهاج» و «سیروس طاهباز» کمک کردند و کمر تابوت را گرفتند، حالا تابوت دیگر از آمبولانس بیرون بود. «سیاوش کسرابی» و «غلامحسین ساعدی» جلو آمدند و همگی با هم تابوت را بلند کردند، «ابراهیم گلستان» در حالی که بی‌صدا می‌گریست، شان‌اش را به زیر تابوت کشاند، عده‌ای دیگر هم که آمده بودندشان به زیر تابوت دادند. ساکت و صامت از میان گورها گذشتند و تابوت را گذاشتند روی سنگ قبر تازه‌ای که کنارش توده‌ای خاک، حاصل از کندن گوری تازه، ریخته شده بود.

شال را از روی تابوت یکی برداشت و با دقت تا کرد. گورکن که انگار دیر متوجه رسیدن آمبولانس شده بود دوان دوان رسید، سلامی کرد و بیلش را که در توده‌ی خاک‌ها فرو کرده بود بیرون کشید و زمین گذاشت. زنان سیاهپوشی که گویا کمی دیرتر از آمبولانس رسیده بودند، با عجله خود را به جمع سوگوار رساندند. گورکن کنار گور رفت، دستانش را به لبه‌ی گور گذاشت و با چالاکی به داخل آن پرید. چند تا از مردها تابوت را به کنار گور تازه آوردند و زمین گذاشتند، یکی از آنها درب تابوت را برداشت، چند تایی از مردها کفن پیچ را از درون تابوت با احتیاط تمام بلند کردند و کنار گور

بردند. گورکن از درون گور زیر کمر مرده را گرفت از بیرون قبر هم مردها سر و پای مرده را گرفته بودند، حالا گورکن مرده را کف گور روی شانه‌ی راست خوابانیده بود. زنان بلند می‌گریستند و ضجه می‌زدند. چندی بعد، مردها دست‌های خاك‌آلود خود را تکاندند و کنار کشیدند. یکی دوتا از زنها و مردها به لبه‌ی گور رفتند، گورکن از همان پایین گره‌ی کفن روی سر مرده را باز کرد و روی او را گشود، فروغ فرخزاد با چهره‌ای آرام و سفید چشمانش را بر هم نهاده بود. همه گریستند، زنان بلند و با حق، و مردان آرام تر. حالا گورکن داشت تکه سنگ‌هایی را از کسی می‌گرفت و به درون گور می‌برد. فروغ فرخزاد دفن شده بود و برف هم کم کم داشت می‌بارید. ساعتی دیگر هیچ کس در گورستان نبود و قبر فروغ زیر بارش ریز و ممتد برف مدفون بود.

«شاید حقیقت آن دودست جوان بود

آن دو دست جوان

که زیر بارش یکریز برف مدفون شد

و سال دیگر، وقتی بهار

با آسمان پنجره هم‌خوابه می‌شود

و در تنش فوران می‌کند

فواره‌های سبز ساقه‌های سبکبار

شکوفه خواهد داد ای یار، ای یگانه‌ترین یار

ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد ...

مرگ روز ۲۴ بهمن به سراغ او آمده بود، در شمال تهران و در خیابان دروس. ساعت چهار و نیم بعدازظهر و در يك حادثه‌ی ناگهانی تصادف اتومبیل. علت مرگ را هم پزشکی قانونی ضربه‌ی مغزی و شکستگی جمجمه اعلام کرده بود. روزنامه‌ها که خبر مرگش را اعلام کرده بودند نایاب شده بودند، و تیراژ مجلات و نشریاتی که خبر مرگ فروغ را درج کردند به شدت بالا رفت. این امر نشان داد که مرگ فروغ چقدر دوستداران شعر او را

اندوهگین کرد. گل وجود فروغ فرخ زاد در جوانی و در اوج شکوفایی هنری خویش چیده شد، او اما از یاد نرفته است و در شعر نوین ایران جاودانه است.

## زندگی فروغ فرخ زاد

فروغ در روز ۱۵ دی ماه ۱۳۱۳ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. پدرش «محمدفرخ زاد» سرهنگ ارتش بود، مردی که در خانه حرف حرف او بود. نام مادرش «بتول خانم وزیرتبار» بود، مهربان و صمیمی و غم‌خوار. خانه‌ی آن‌ها در محله‌ی امیریه تهران و نزدیک میدان گمرک بود. خودش در پاسخ به سوالی در مورد زندگی‌اش می‌گوید: «به نظر من این کار خسته کننده و بی‌مورد است، بالاخره هر کسی که به دنیا می‌آید تاریخ تولدی دارد، اهل شهر یا دهی است، توی مدرسه‌ای درس خوانده، یک مشت اتفاقات خیلی معمولی و قراردادی توی زندگی‌اش اتفاق افتاده که برای همه می‌افتد، مثل توی جوی افتادن دوره‌ی بچه‌گی، یا مثل تقلب کردن در دوران مدرسه، عاشق شدن دوره‌ی جوانی و از این جور چیزها».

فروغ ۱۳ ساله بود که استعداد سرشار شعری او شروع به بروز کرد. او در این سال‌ها غزل‌های شورانگیزی سرود که هرگز چاپ نشدند. در این موقع او دانش آموز «دبیرستان خسروخاور» بود. «آرش پژمان» از قول یکی از دوستان فروغ به نام خانم «یزدی» نوشته است: «زندگی‌های انشا برای فروغ بدترین ساعات درس بود. همیشه می‌گفت: (من از انشا متنفرم، بیزارم) برای اینکه انشا خوب می‌نوشت و معلم انشا او را تویخ می‌کرد و می‌گفت: فروغ تو اینهارا از کتاب‌ها می‌دزدی!!». فروغ بعد از پایان کلاس نهم در هنرستان بانوان نام نویسی می‌کند و از اساتید معروفی چون «علی‌اصغرپتگر» و «بهجت‌صدر» تعلیم نقاشی می‌گیرد. در این موقع با «سهراب‌سپهری» آشنا می‌شود. طرح‌هایی که فروغ از چهره‌ی خودش ترسیم کرده مربوط به این دوره است. فروغ در این دوران به تجربه‌ی هنرهای دیگر هم چون خیاطی، طراحی و گلدوزی می‌پردازد که در شکل‌گیری استعداد سرشار هنری او تاثیر فراوان داشته‌اند.

فروغ در حالی که فقط ۱۶ سال دارد در سال ۱۳۲۹ با اصرار مادر و اقوام مادری با یکی از اقوام دور مادری اش «پرویزشاپور» که ۳۱ ساله است ازدواج می‌کند، او فکر می‌کند که عاشق شده است! پانزده سال اختلاف سن نوید زندگی خوبی را نمی‌دهد. يك سال بعد از ازدواج فروغ صاحب پسری می‌شود که نام او را «کامیار» می‌گذارد. يك سال بعد از ازدواج اختلاف بین فروغ و همسرش بالا می‌گیرد. و او «بین شعر و زندگی با شوهر» که حرف شوهرش بود، شعر را انتخاب می‌کند.

«یار من شعر و دلدار من شعر

می‌روم تا به دست آرم او را.»

فروغ خود گفته است: «آن عشق و ازدواج مضحك در ۱۶ سالگی پایه‌های زندگی آینده‌ی مرا متزلزل کرد.»

«قانون شاهانه» به هنگام طلاق، هم فرزندش را از او گرفت و هم حق دیدن او را. جدایی فرزند چون داغی بر دل حساس و نازک فروغ ماند. او دیگر فرزندش، «کامیار» جانش را ندید. فروغ در شانزده سال باقی‌مانده‌ی عمرش، فرزندش را دیگر هرگز ندید و قسم هایش شد: «به جون بچه‌ام». این‌جا بود که فروغ «عصیان» کرد چاره را در عشق، و عشق، و بازهم عشق بیشتر یافت. به دوست داشتن روی آورد، به دلبستگی و مهر. در این زمان او سرود:

«وقتی که اعتماد من از ریسمان سست عدالت آویزان بود

و در تمام شهر

قلب چراغ‌های مرا تکه‌تکه می‌کردند،

وقتی که چشم‌های کودکانی عشق مرا

با دستمال تیره‌ی قانون می‌بستند

و از شقیقه‌های مضطرب آرزوی من

فواره‌های خون به بیرون می‌پاشید

چیزی نبود، هیچ چیز به جز تیک تاک ساعت دیواری

دریافتم، باید، باید، باید

دیوانه‌وار دوست بدارم

و زندگی فروغ سرشار از دوستی، عشق و اعتماد و مهر به انسان شد، از شعر سرشار شد، شعری ماندگار و ابدی، تا ساعت چهار و نیم بعدازظهر روز دوشنبه ۲۴ بهمن ۱۳۴۵ در خیابان دروس تهران. زمانی که فروغ نابهنگام و ناگهان رفت!.

انگار برای خودش سروده بود:

«به مادرم گفتم: دیگر تمام شد

گفتم: همیشه پیش از آنکه فکر کنی اتفاق می‌افتد

باید برای روزنامه تسلیت بفرستی.»

## فروغ فرخزاد و شعر

اولین مجموعه‌ی اشعار فروغ که نام «اسیر» را بر خود دارد، و ۴۴ سروده را شامل می‌شود در زمانی که او فقط ۱۸ سال دارد در سال ۱۳۲۱ به چاپ می‌رسد. «آقای شجاع‌الدین شفا» بر این کتاب مقدمه‌ای می‌نگارد.

او در سال ۱۳۲۵ دومین مجموعه‌ی اشعار خویش را با نام «دیوار» عرضه می‌کند. با چاپ این دو مجموعه باران شماتت و ناسزا و اتهام از جانب کوتاه‌بینان بر او باریدن می‌گیرد. ولی او با این که بارها تا اوج ناامیدی می‌رود، برسر عزم خویش می‌ایستد و همه‌ی ناملایمات را تاب می‌آورد و شعر می‌سراید در این دوران همه به فروغ می‌تازند از «روشنفکران اصیل و مردمی» گرفته تا «اندیشمندان و هنرمندان» مجاز آن زمان. او تنها می‌ماند در «اتاقی که به اندازه‌ی یک تنهایی است» اطرافیان وی نیز چنان که خود در «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» گفته است این‌ها بودند:

«جنازه‌های خوشبخت

جنازه‌های ملول

جنازه‌های خوش‌برخورد، خوش‌پوش، خوش‌خوراک.»

او در جامعه‌ای فاسد که به زور می‌باید به «تمدن بزرگ» برسد، و سرکوب رعب‌آور «ساواک» نفس را در گلوی آزادی حبس کرده است از سکوت می‌ترسید، او می‌سرود:

«من از زمانی

که قلب خود را گم کرده است می‌ترسم

من از تصور بیهودگی این همه دست

و از تجسم بیگانگی این همه صورت می‌ترسم»

فروغ در سال ۱۳۲۶ سومین مجموعه‌ی اشعارش را با نام «عصیان» به چاپ می‌رساند. او در مورد «دیوار» و «عصیان» گفته بود: «دیوار و عصیان در واقع دست و پا زدنی است مایوسانه در میان دو مرحله از زندگی. آخرین نفس زدن‌های پیش از یک نوع رهایی است. آدم به مرحله‌ی تفکر می‌رسد، در جوانی احساسات ریشه‌های سستی دارند، فقط جذبه‌شان بیشتر است. اگر بعداً به وسیله‌ی فکر رهبری نشوند و یا نتیجه‌ی تفکر نباشند، خشک می‌شوند و تمامی می‌گیرند. من به دنیای اطرافم و به اشیای اطرافم و آدم‌های اطرافم و خطوط اصلی این دنیا نگاه کردم، آن را کشف کردم، و وقتی که خواستم بگویمش، دیدم کلمه لازم دارم، کلمه‌های تازه که مربوط به همان دنیا می‌شود. اگر می‌ترسیدم می‌مردم. اما ترسیدم.»

در سال ۱۳۴۲ فروغ مجموعه‌ای جدید از اشعار خویش را با نام «تولد دیگر» به دستداران شعرش تقدیم می‌کند. او در مصاحبه‌ای که با «م. آزاد» می‌کند، می‌گوید: «من در مورد کار خودم قاضی‌ی ظالمی هستم. وقتی به کتاب «تولد دیگر» نگاه می‌کنم، متأسف می‌شوم. این حاصل چهار سال زندگی من است و خیلی کم است. من ترازو در دست ندارم و شعرهایم را وزن نمی‌کنم اما از خودم انتظار بیشتری دارم. شب که می‌خواهم بخوابم از خودم می‌پرسم امروز چه کردی؟ عیب کار من این است که می‌توانست خیلی بهتر باشد و خیلی سریع تر رشد کند، اما من احمق جلواش را گرفتم، با تنبلی،

نومیدی‌های فیلسوفانه، دلسردی‌هایی که حاصل تنگفکری و توقعات احمقانه از زندگی داشتن است...» فروغ فرخزاد اما با سرودن مجموعه اشعار «ایمان بیاوریم به آغاز فصل

سرد» اعجاب شاعران بزرگ زمان خویش را برانگیخت و کارستان بزرگ خویش را صورت تحقق بخشید.

او یکی از مدرن‌ترین و با اصالت‌ترین چهره‌های شعری معاصر است. او در «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» شاعره‌ای مدرن و خلاق است. او می‌کوشد وزن را از نو بسازد، به آفرینش شعری دست می‌یازد که دارای اوزان متفاوت است. «علی‌باباچاهی» در این مورد می‌گوید: «فروغ درگیری با وزن را به موازات درگیری‌های تازه‌اش با تصویر، درگیری با واژگان به اصطلاح غیرشاعرانه پیش می‌برد. او تصاویر، مفاهیم و افکار آشنا را در متنی ناآشنا بیان می‌کند، از این رو از وزن نیمایی، نوعی موسیقی حسی و از چند وزنی، چند صدایی را در فضایی جدید به دست می‌دهد.» در این ارتباط به سروده‌ی زیر دقت کنید:

و این منم

زنی تنها

در آستانه‌ی فصلی سرد

در ابتدای درک هستی‌ی آلوده‌ی زمین

و ناتوانی‌ی این دست‌های سیمانی

زمان گذشت

زمان گذشت و ساعت چهار بار نواخت

امروز روز اول دی ماه است

من راز فصل‌ها را می‌فهمم

نجات‌دهنده در گور خفته است

و خاک، خاک پذیرنده

اشارت‌یست به آرامش

.....

.....

(از ایمان بیاوریم به...)

فاصله‌گیری فروغ در این شعر از اشعار متداول و حتی از شعر شاعران پیشرو امروزی، در آن جا است که وی از منظری دیگرگون و غیرمتعارف هم به شعر و درک از شعر و هم به دنیای پیرامون خود می‌نگرد. او شعری را ارائه می‌کند که نامنتظر و غیرقابل انتظار است. و گاه اشعار او از چنان سادگی شگفت‌آوری برخوردارند که در اطلاق «شعر» به آنان شعر شناس دچار تردید می‌شود، به این نمونه دقت کنید:

در کوچه باد می‌آید

این ابتدای ویرانی است

آن روز هم که دست‌های تو ویران شدند باد می‌آمد.

....

....

(از ایمان بیاوریم به...)

شعر فروغ دارای ویژگی‌هایی مخصوص به خود است، او اهل خطر و دست یازیدن به تجارب جدید است. فروغ در شعر نگاه به انسان دارد، در جستجوی زیبایی است، او شکنندگی انسان، دغدغه‌های او و زخم‌های او را کاوش و بیان می‌کند. افسوس که زندگی به فروغ فرخزاد فرصتی اندک برای فعالیت و کنکاش و آفرینش در عرصه‌ی جادویی شعر داد، ولی همین فرصت اندک از فروغ چهره‌ی درخشانی ساخته است که پویایی، صداقت، و تسلط بر بیان، معنی و شعر مشخصه‌ی بارز آن است. برای نسل امروز و فردا سیمای انسانی‌ی فروغ فرخزاد سیمای ماندگار و جاودانه‌ای است.

\*\*\*\*\*